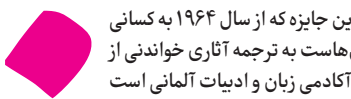


به مناسبت اهدای جایزه فریدریش گوندولف به مهشید میرمعزی

شنیدن صدای «دیگری»



شرق؛ چندی پیش، جایزه فریدریش گوندولف، برای بار نخست یک مترجم ایرانی، مهشید میرمعزی را شایسته دریافت این جایزه معتبر دانست. این جایزه که از سال ۱۹۶۴ به کسانی اعطا شده است که در گسترش و شناساندن فرهنگ آلمانی دور از مرزهای این کشور کوشیده‌اند، این بار مترجم ایرانی پرکاری را انتخاب کرد که سال‌هاست به ترجمه آثاری خواندنی از ادبیات آلمان می‌پردازد و بعد از نزدیک به دو دهه ترجمه، مخاطبان خود را پیدا کرده است. جایزه فریدریش گوندولف، یکی از فعالیت‌های فرهنگی آکادمی زبان و ادبیات آلمانی است که در سال ۱۹۶۹ بعد از دوران سیاه آلمان در گردهمایی نویسندگان آلمانی پس از جنگ جهانی دوم پدید آمد و جوایز ادبی و فرهنگی را در دستور کار خود قرار داد. از ترجمه‌های مطرح میرمعزی می‌توان به «قطار شبانه لیسبون» پاسکال مرسیه، «و نیچه گریه کرد» اروین یالوم، «از برشت می‌گویم» روت برلاو، «در محفل شاعران مرده» سیز نوته‌بام و «کامو: آرمان سادگی» ایریس رادیش اشاره کرد. به مناسبت دریافت جایزه گوندولف ۲۰۲۳، مراسمی برای پاسداشت سال‌ها فعالیت مهشید میرمعزی در عرصه ترجمه ادبیات آلمانی در حضور جمعی از اهالی ادبیات و فرهنگ برگزار شد و در این مراسم امیرحسن چهلتن و محمود حدادی سخنرانی کردند که در ادامه متن سخنان آنان همراه متن سخنرانی مهشید میرمعزی در مراسم دریافت جایزه گوندولف آمده است. چهلتن، نویسنده‌ای که عمده کتاب‌هایش، حتی آن آثارش که تاکنون در ایران امکان انتشار نیافته‌اند، به زبان آلمانی ترجمه و منتشر شده است، براساس شناختی که از فرهنگ و ادبیات آلمان دارد، از امکانات و حمایتی می‌گوید که در آنجا موجب گسترش و شکوفایی ادبیات و فرهنگ شده است. محمود حدادی، مترجم بنام زبان آلمانی نیز به نهضت ترجمه ایران اشاره می‌کند که بعد از جنگ جهانی دوم پدید آمد و البته بیشتر مربوط به ادبیات فرانسوی و روسی بود و بعدها در دهه پنجاه ترجمه ادبیات آلمانی نیز آغاز شد و جریانی به راه انداخت که تا امروز ادامه دارد. مهشید میرمعزی در متن سخنرانی خود، هدف اصلی‌اش از ترجمه را داشتن سهمی در گسترش ادبیات و فرهنگ کشوری دیگر و آشنایی مردم با آنها می‌داند و معتقد است «کسی که مطالعه می‌کند، ناخودآگاه گوش‌کردن به حرف دیگری را می‌آموزد؛ چیزی که در این زمانه امری بدیهی نیست».

اندوخته‌ای و آینده‌ای



محمود حدادی

جامعه فرهنگی ایران بعد از جنگ جهانی دوم شاهد یک نهضت ترجمه بود؛ البته بیشتر در حوزه ادبیات و کمتر در حوزه جامعه‌شناسی و فلسفه. بخش پویاتر این نهضت، ترجمه ادبیات فرانسوی و روسی بود. شاید که ادبیات روسی با داستایفسکی، چخوف و تولستوی، جهانی‌تر بودند. به‌همین‌رتیب بالزاک و فلوبر هم در ادبیات فرانسه. ادبیات انگلیسی شاخه آمریکایی‌اش هم‌زمان با ادبیات بعد از جنگ جهانی دوم پیدا کرد. آن هم به ایران راه پیدا کرد. شاید ادبیات آلمانی نسبت به ادبیاتی که اسم بردم، خیلی جهانی نباشد و برخی نویسندگانش بومی باشند؛ اما هم‌زمان با ادبیات فرانسوی و روسی چند نویسنده آلمانی‌زبان هم به ایران راه پیدا کردند، البته از طریق زبان فرانسه و انگلیسی چون زبان آلمانی هنوز متولی و مترجم نداشت. نمونه‌اش کافکا که پیمایش بسیار بشری است و اشتغال تسوایک که همکار عزیزم «جهان آخر» را از ایشان ترجمه کرده‌اند. به دلیل اینکه تسوایک تاریخ را با هنر داستان‌نویسی درمی‌آمیخت و در نتیجه ایرانیان از درچه قلم او می‌توانستند دید تاریخی پیدا کنند و هرمان هسه هم آن زمان مشهور بود، بیشتر به خاطر اینکه نوعی رمانس شرقی دارد. ترجمه ادبیات آلمانی دهه پنجاه از دانشگاه تهران آغاز شد که آقای فرامرز بهزاد - که به‌تازگی درگذشتند- و تورج رهنما، در ترجمه ادبیات آلمانی به طور مستقیم پیشگام شدند. آقای بهزاد بیشتر با آثار برتولت برشت و کافکا کارش را شروع کرد و آن قدر هم اقتدار علمی داشت که کسانی را در پیرامون

خودش به همکاری دعوت کند. وقتی کار ترجمه مستقیم‌از آلمانی به فارسی با آقای بهزاد شروع شد، شرایط کار ترجمه علی‌الاصول در ایران دشوارتر شده بود. بدینی عقیدتی در قبال مغرب‌زمین به سبب سابقه استعماری مغرب موجب شد برخی روشنفکران دوره محمدرضا شاه به اندیشه و فلسفه غربی چندان توجهی نکنند. با انقلاب ۱۳۵۷ این بدینی نسبت به غرب، قدرت سیاسی و دولتی یافت. بعد جنگ بود و تحریم‌هایی که به دنبال شرایط فکری و عقیدتی در ایران به ملت تحمیل شد که باعث شد مترجمان در شرایط دشواری به کار ترجمه بپردازند. ارتباطات علمی به حداقل رسید و تنها یک دوره کوتاه در سال‌هایی که آقای خاتمی مسئولیت داشتند، روزنه‌ای باز شد و منتها آن هم به‌سرعت دوباره بسته شد. در نتیجه زمانی که در جامعه جهانی ملت‌ها روزبه‌روز ارتباط بیشتری با هم پیدا می‌کردند، روابط دوستانه و انجمن‌های دوستی ملت‌ها گسترش می‌یافت، ایران به‌ خاطر اجباری که مهاجرت‌های توده‌ای پیش آورد با انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی، از این روابط کم‌وبیش دور ماند؛ ولی پیشگامی فرامرز و بهزاد و تورج رهنما پیروانی داشت که من از آنها اسم می‌برم: اردشیر فریدمجتهدی که متأسفانه درگذشتند، محمود حسینی‌زاد، علی‌اصغر حداد، سعید فیروزآبادی و کامران جمالی (که در موج‌های نخستین کرونا متأسفانه درگذشت) و علی عبداللهی که راه آن بزرگواران را طی کردند. به نام‌های جدیدی هم برخورد؛ محمد همتی که همت بزرگی دارد، امیر معدنی‌پور که ایشان را نمی‌شناسم؛ اما ظاهراً از گوته کتابی ترجمه کرده‌اند. خانم مهشید میرمعزی میان این دو نسل حلقه واسطه است. اندوخته‌های دارد و آینده‌ای، و درست به‌همین‌خاطر فکر می‌کنم بسیار شایسته بود که معرفی پویایی مترجمان آلمانی‌زبان در آلمان باشد و امیدوارم همچنان پویا باشند.



امیرحسن چهلتن

بدون شک وقتی جایزه‌ای به نام یک ادیب برجسته مثل فریدریش گوندولف باشد و به‌خصوص از جانب یک نهاد معتبر یعنی آکادمی زبان و ادبیات آلمان اهدا شود، ارزش این جایزه را مضاعف می‌کند. می‌دانید که فریدریش گوندولف، یک ادیب یهودی بوده و البته قبل از به قدرت رسیدن نازی‌ها از دنیا می‌رود، ولی کتاب‌هایش سخت مورد سانسور نازی‌ها قرار داشته و به همین دلیل چنین جایزه معتبری را به نام او برقرار کردند. خانم مهشید میرمعزی احتیاجی به تعریف و تمجید ندارند، ایشان ازجمله مترجمان برجسته و پرکار ما هستند که بیش از سی اثر از ایشان در مدت حدود دو دهه به بازار نشر آمده است. یادم است حدود بیست سال پیش در سفری به آلمان در جمعی از نویسندگان آلمانی از آنها پرسیدم چه کتابی اخیراً در آلمان به زبان آلمانی منتشر شده و مورد توجه قرار گرفته، بسیاری از آنها از «قطار شبانه لیسبون» نام بردند. دو سه سال بعد که پاسکال مرسیه به ایران آمد، از او پرسیدم قرار نیست این رمان به زبان انگلیسی ترجمه شود، گفت ترجمه شده یا دارد می‌شود. به هر جهت من در یکی از سفرهایم این رمان را به زبان انگلیسی خریدم و در خان خواندن بومد که خیردار شدم ترجمه فارسی‌اش به قلم خانم میرمعزی منتشر شده است. من فارسی‌اش را گرفتم و چند صفحه خواندم و احساس کردم ترجمه فوق‌العاده‌ای است، به‌خصوص که زبان فارسی تنها زبانی است که از خواندنش

بسیار لذت می‌برم، بنابراین آن ترجمه انگلیسی را کنار گذاشتم. امروز می‌توانم ادعا کنم که خانم میرمعزی نام‌ها و آثار مهمی از ادبیات آلمانی را به ما فارسی‌زبان‌ها معرفی کرده‌اند. همه ما و به‌خصوص ما داستان‌نویسان مدیون مترجمان خودمان هستیم که دریچه‌ای از ادبیات جهانی را به روی ما باز می‌کنند. با اینکه می‌دانم ترجمه هم تقریباً مثل نوشتن یکی از کارهای بی‌اجر و مزد جامعه ماست. یادم است سه چهار سال پیش که با یکی از مقامات عالی‌رتبهٔ آلمان ملاقات کردم که ایشانش گفتم که برای ما ایرانی‌ها آلمان مترادف است با کیفیت عالی. من به‌عنوان مهندسی که بیش از بیست سال در صنایع مختلف ایران کار کرده‌ام، می‌توانم به طور جد بگویم که ماشین‌آلات صنعتی آلمان تقریباً بی‌رقیب هستند و در زندگی روزمره هم به‌بینم‌ای اتومبیل یا لوازم خانگی آلمانی چه ارج و قربی برای خانواده‌های ایرانی دارد. اما این تنها صنعت و تکنولوژی نیست که در آلمان زمینه‌ها و بسترهای ارتقایش فراهم است، بلکه علوم انسانی و امور فرهنگی و ادبیات هم از سازوکاری در آن جامعه برخوردارند که امکان ارتقا تا بیشترین حد برای آنها فراهم است. به عبارت دیگر، جامعهٔ آلمان و سازوکارش در مواجهه با امور فرهنگی یک جامعهٔ حمایتگر است. برای اینکه ادعاهای خودم را روشن‌تر کنم می‌خواهم به برخی از این سازوکارها در آلمان اشاره کنم که یکی جایزه‌ای است که مهشید میرمعزی دریافت کرده. در آلمان -که من به آنجا بسیار سفر می‌کنم- اگر بگویم هزاران شاید اغراق باشد، ولی صدها «خانه ادبیات» وجود دارد. حتی در شهرهای کوچک این کشور «خانه ادبیات» وجود دارد و کار این خانه‌های ادبیات این است که نویسندگان کتاب‌هایی را که تازه منتشر می‌شود برای رونمایی و کتابخوانی دعوت می‌کنند. یک بار یکی از مدیران خانه‌های ادبیات به من گفت که ما



مهشید میرمعزی در کنار ایریس رادیش نویسنده کتاب «کامو: آرمان سادگی» در تهران

برای هر نشست هشتصد یورو بودجه داریم که سصد یورو را صرف ایاب و ذهاب و هتل نویسنده می‌کنیم و پانصد یورو را به او می‌دهیم که به نرخ امروز حدود ۲۷ میلیون تومان می‌شود. بعضی از این خانه‌های ادبیات برنامه‌های بین‌المللی دارند و نویسندگان غیرآلمانی را که کتاب‌شان به زبان آلمانی ترجمه شده دعوت می‌کنند، اما عمدتاً همه نویسندگان آلمانی به این خانه‌های ادبیات دعوت می‌شوند. علاوه بر آن، پدیده دیگری هم در آلمان و برخی کشورهای اروپایی دیگر هست که به آن «رایترز رزیدنسی» می‌گویند. اینها نویسندگان را برای دوره‌های طولانی‌مدت همراه با خانواده دعوت می‌کنند، آپارتمانی در اختیارشان می‌گذارند، مبلغ ماهانه‌ای هم در نظر می‌گیرند و می‌گویند شما فقط بنویسید. تعداد اینها یکسی دوتا هم نیست، بسیار زیاد است. دیگر از فستیوال‌ها یا جوایز ادبی در آنجا نمی‌خواهم نام ببرم. باور نمی‌کنید من تا قبل از اینکه به فستیوال‌های ادبی «لویکرباد» یا «سولوتورن» دعوت شوم اصلاً نمی‌دانستم که چنین شهرهایی در سوئیس وجود دارند، ولی این شهرها فستیوال ادبی بین‌المللی دارند. می‌خواهم بگویم این بسترها وجود دارد که یک فرهنگ رشد می‌کند و ادبیات به وجود می‌آید، نه با فرمایش و دستور، نه با رانت و خودی و غیرخودی کردن. سرنوشت جوایز ادبی را در اینجا همه می‌دانیم، برای مثال به جایزه صادق هدایت سال‌ها جا نمی‌دادند تا برنامه‌اش را برگزار کنند. می‌گویند عباس میرزا، نایب‌السلطنه فتحعلی‌شاه از زویر فرانسوی می‌رسد شما چه کردید یا چه دارید که از ما جلو افتاده‌اید؟ عباس میرزا نمی‌دانست و از کار دنیا خبر نداشت. نمی‌دانست فرانسه کجاست، حتی روسیه را هم که همسایه ما بود نمی‌شناختند، ولی حالا ما می‌دانیم در بقیه دنیا چه می‌گذرد و همین موضوع مایه حسرت ما است.

فارسی و همچنین انس با ادبیات کلاسیک فارسی گنجینه‌ای وسیع از کلمات و اصطلاحات متنوع را در اختیار مترجم قرار می‌دهد تا به فراخور ساخت جمله و بافت کلام از آن بهره‌مند شود.

من برای ترجمه برنامه‌ریزی دقیقی می‌کنم. در این برنامه عجله هیچ جایی ندارد. گاه برای درج پانوشتی مختصر، ساعت‌ها مطالعه می‌کنم. همواره وقتی کار به پایان نزدیک می‌شود، می‌چنان‌زده هستم: من در طول آن چند ماه، همراه قهرمانان داستان و خود آنها بوده‌ام و حالا باید از آنها خداحافظی کنم؛ افرادی عمگین و شاد، عاشق و متفر، مرفنی و افسرده. باید با فضاهایی وداع گویم که ماه‌ها در آنها زندگی کرده‌ام؛ در اتاق‌های خانه‌ها، در پس‌کوچه‌ها و میدان‌ها، در خلوت یا جمع قهرمانان داستان.

پس از پایان کار، می‌گذارم یک تا دو ماه سبزی شود تا متن را بازخوانی و با متن اصلی مقایسه کنم. بعد از ویرایش هم دوباره تمام متن و تغییرات آن، اعم از تغییر فعل‌ها و کلمات کلیدی را که با نظارت خودم انجام شده، می‌خوانم. اتفاق افتاده که متن کتابی را یازده مرتبه خوانده‌ام تا درنهایت آن را برای چاپ تأیید کرده‌ام. از ناشرانم خواسته‌ام که متن نهایی را بیش از چاپ برای تأیید نهایی در اختیارم قرار دهند. این اگرچه به معنای کار بیشتر برای من و طولانی‌ترشدن روند انتشار است، سبب افزون‌شدن کیفیت کاری است که به دست مخاطب می‌رسد؛ مخاطبانی که احترام زیادی برای‌شان قائل هستم و به‌خوبی متوجه کیفیت ترجمه می‌شوند.

هدف اصلی من از ترجمه، داشتن سهمی در گسترش ادبیات و فرهنگ کشوری دیگر و آشنایی مردم با آنها است. کسی که مطالعه می‌کند، ناخودآگاه گوش‌کردن به حرف دیگری را می‌آموزد؛ چیزی که در این زمانه امری بدیهی نیست. بسیاری از مشکلات اجتماعی ما ناشی از گوش‌نکردن و شنیده‌نشدن است. فکر می‌کنم کسی که به ادبیات عشق می‌ورزد، خشونت پیشه نمی‌کند، جنگ‌افروزی را راه‌حل نمی‌داند و برای افکار و عقاید دیگران احترام قائل است. اگر توانسته باشم گامی در این راه بردارم، احساس می‌کنم وظیفه خود را در مقام مترجم انجام داده‌ام؛ وظیفه‌ای که آن را هنوز تمام‌شده نمی‌دانم و هر زمان بیش از گذشته در انجام آن کوشا خواهم بود.

در اینجا خطابه‌ام را با فرای از سخنان مولانا (در فیه ما فیه) به پایان می‌رسانم: در عالم یک چیز است که آن فراموش‌کردنی نیست. اگر جمله چیزها را فراموش کنی و آن را فراموش نکنی، باک نیست و اگر جمله را به جای آری و یاد داری و فراموش نکنی و آن را فراموش کنی هیچ نکرده باشی، همچنان که پادشاهی تو را به ده فرستاد برای کاری معین. تو رفتی و صد کار دیگر گزاردی، چون آن کار را که برای آن رفته بودی نگزاردی چنان است که هیچ نگزاردی؛ پس آدمی در این عالم برای کاری آمده است و مقصود آن است؛ چون آن نمی‌گزارد پس هیچ نکرده باشد.

لزوم از جغرافیا و فرهنگ و هنر آن اطلاعاتی به دست می‌آورم، عکس‌های زیادی می‌بینم تا تصویری عینی از آنجا به دست آورم. اگر از یک تابلوی نقاشی یا مجسمه، کلیسا یا عمارتی مشهور، شهرک، خیابان یا میدانی خاص سخن به میان آمده باشد، حتماً با دقت آنها را بررسی می‌کنم تا بتوانم بهتر تشریح‌شان کنم. اگر شخصیت‌ها واقعی باشند، مطالبی مفصل درباره‌شان می‌خوانم. درباره معادل اصطلاحات رشته‌ای خاص - مثلاً پزشکی یا فنی- موسیقی، حقوق و...- از متخصصان آن حوزه کمک می‌گیرم. بیشتر اوقات، هم‌زمان آثار دیگر نویسنده را هم مطالعه می‌کنم تا با شیوه نوشتاری و خود او آشنا شوم. برای مثال، چندی پیش کتابی ترجمه کردم که زندگینامه یکی از ادیان مشهور بود. بار دیگر تمام آثار آن ادیب را که در جوانی خوانده بودم، مطالعه و بررسی کردم. در بخش‌هایی از آن زندگینامه، نقل‌قول‌هایی از کتاب‌های مختلف آن ادیب آمده بود که تمام آنها را عیناً از کتاب‌های خودش به زبان فارسی نقل و مرجع تمام‌شان را ذکر کردم؛ چون می‌خواستم خوانندگان با خواندن این کتاب به مطالعه دیگر آثار او ترغیب شوند. بعدها مطلع شدم که یکی از انگیزه‌های نویسنده از نوشتن زندگینامه آن ادیب، ترغیب مردم به مطالعه آثار او بوده است؛ یعنی ما هر دو انگیزه‌ای مشترک داشتیم و این نشانی است از نزدیکی ذهن مترجم و نویسنده.

موضوعاتی که به آنها علاقه‌مند بوده‌ام، همواره مسائل اجتماعی مشترک در میان تمام انسان‌ها در سراسر جهان و ملموس برای ایرانیان است؛ به‌ویژه آثاری با درونمایه خشونت‌پرریم و صلح‌طلبانه. در این‌میان داستان‌های زیادی را با مضمون اصلی جنگ جهانی دوم یا تبعات پس از آن ترجمه کرده‌ام. گاهی نیز قلم ترجمه‌ام صرف داستان‌هایی شده است که مسائلی از جنگ جهانی، اگر هم درونمایه عمده آنها نبوده، حتماً در پس‌زمینه اثر حضور داشته‌اند. آثاری مانند: «با وزگشته است»، «زن ظهو»، «دنیای دیروز»، «خاندان جاودان زالس» و... علاوه بر تمام اینها، بیشتر آثاری که ترجمه می‌کنم، از نویسندگانی است که مخاطب برای نخستین بار نام‌شان را می‌بیند یا می‌شنود.

از روزی که اولین کتاب را ترجمه کردم تا این لحظه، ترجمه‌هایم مخاطبانی یافته‌اند که با دیدن نام من کتاب را می‌خرند (این را بارها از خوانندگان شنیده‌ام)؛ بنابراین دو مسئولیت سنگین بر دوش من قرار می‌گیرد، از سویی پاسخ به اعتماد مخاطب و از سویی دیگر ادا کردن حق امانت در هیئت کتابی برای ترجمه که هر دو در کنار هم سبب می‌شوند اهتمامم بر این باشد که نه مخاطب را ناامید کنم و نه نویسنده را. به‌همین‌دلیل تمام فکر و دگرم می‌شود کتاب و کلمات. بسیاری اوقات نیمه‌های شب با در ذهن داشتن یک کلمه یا اصطلاح بیدار می‌شوم؛ معادل بهتری برای آنچه روز قبل ترجمه کرده‌ام، به ذهنم رسیده است. بلافاصله آن را یادداشت می‌کنم تا فردا تصحیحش کنم. خوشبختانه زبان فارسی امروز با تاریخی بیش از هزارود سال، از امکانات زبانی گسترده‌ای برخوردار است که کار مترجم را در انتخاب کلمات مناسب راحت‌تر می‌کند. آشنایی کامل با زبان

سخنرانی مهشید میرمعزی در مراسم دریافت جایزه فریدریش گوندولف

شرق و غرب گسستنی نیست

امروز من مفتخر به دریافت این جایزه مهم شده‌ام؛ جایزه‌ای که نقطه عطفی در زندگی کاری‌ام محسوب می‌شود. خوشحالم که مسیر بیش از دو دهه تلاشم دیده شده است و بی‌تردید انتخاب‌شدنم از جانب هیئت محترم داوران، علاوه بر شادی بی‌نهایتی که برآم آورده است، موجب انگیزه بیشتر برای ادامه این راه خواهد شد. این جایزه همچنین مسئولیت من را در مقام مترجم سنگین‌تر می‌کند تا - با انتخاب پهنه آثار، مطالعه منتقدانه ترجمه‌های پیشینم، تعمق مدام در آثار ادبی دو زبان و گسترش دایره واژگانم- ارائه ترجمه‌هایی با کیفیت بیشتر را در شیوه و سیاق کارم قرار دهم.

ادبیات، که آن را یکی از مهم‌ترین بخش‌های زندگی خود می‌دانم، دامنه‌ای وسیع دارد که مردم با هر قومیت و تفکری خود را مخاطب آن حس می‌کنند؛ زیرا بیان مفاهیم ذهنی و احساسات و اندیشه‌های انسان با کلامی دلنشین، گیرا و زیبا مردم را که همواره تمایل به زیبایی دارند، به سوی خود جذب می‌کند و با زندگی آنها ععین می‌شود. اثر ادبی عصاره تفکر، تخیل و احساسات نویسنده است که تلاش کرده پیام خود را با زیباترین شکل و مناسب‌ترین کلمات به مخاطب برساند؛ بنابراین حضور هیچ واژه‌ای در اثر ادبی اتفاقی نیست و تک‌تک رویدادها، شخصیت‌ها، مکان‌ها و همچنین شیوه نگارش، آوای کلام و قالب بیان با دقت انتخاب شده‌اند. توضیح اینکه هر متن تا چه اندازه با تاروپود پدیدآورنده‌اش در هم آمیخته، برای اینن جمع چندان ضروری به نظر نمی‌رسد. همچنین آثار نویسندگان در هر سرزمین آینه‌ای است از فرهنگ، اندیشه و تاریخ آن مرزوبوم که خواندن آنها برای مردم سرزمین‌های دیگر لذت‌بخش، عبرت‌آمیز و تأثیرگذار است و علاوه بر نزدیکی و درک متقابل، ترس مردم را از ناشناخته‌های قلمروهای بیگانه کاهش می‌دهد. پس ادبیات عاملی برای «ارتباط» و «همبستگی» میان انسان‌هاست و مترجمان به‌نوعی واسطه‌هایی برای نزدیکی ملل به یکدیگرند. بسیاری از اثرپذیری‌های اجتماعی و فرهنگی نیز نتیجه همین نزدیکی به واسطه هنر است که نمی‌توان برای آن حودمرزی قائل شد و هنرمندان از دیرباز این امر را دریافته‌اند. شاید مشهورترین مثال در این زمینه ارتباط معنوی و علاقه گوته به حافظ باشد. آنکه خود و دیگری را بشناسد، در اینجا نیز تشخیص می‌دهد: شرق و غرب، دیگر از هم گسستنی نیست.

ترجمه آثار ادبی به‌نوعی انتقال روح و پیام و محتوای آنها به سرزمین‌های دیگر است؛ روح و پیامی که مرزها را درمی‌نوردد و به تمام جهان تعلق می‌یابد؛ بنابراین ترجمه که با پدیدآوردن زمینه‌ای برای گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و همچنین ایجاد تحولات فرهنگی، در ساخت تمدن نقشی بسزا دارد، یکی از موانع انزوا و انفعال ادبی محسوب می‌شود و همچنین در الهام‌گرفتن ادیان سراسر جهان از آثار ادبی دیگر مؤثر است. در ترجمه ابید زبان و معنا را انتقال داد؛ این به معنای وفادار ماندن به متن و روح اثر و درعین‌حال حفظ زیبایی و درک‌پذیری آن است. اگرچه ممکن است رعایت تمام این اصول در تقاض با یکدیگر به نظر